

أل

أحدها أن تكون اسماً موصولاً

نوع ال موصوله

حاشیه خطیب: در نوع آن اختلاف است

معنای ال موصوله

بمعنی {الذي} و فروعہ

از جمله موصولهای مشترک (تن، ما، ذو، ماذا، من ذا، ای) است

اسمي الفاعل و المفعول

نکته: البته این بدین معنی نیست تمام ال هایی که بر سر اسم فاعل و اسم مفعول وارد می شوند ال موصوله باشند بلکه گاهی برای عهد می آید مانند مثالی که دسوقی زده است: جاءني ضاربٌ فأكرمته الضاربُ

كقول أمير المؤمنين (عليه السلام): لعن الله الأمرين بالمعروف التاركين له، والناهين عن المنكر العاملين به

این قول، قول ابن مالک است اما ابن هشام نمی پذیرد و سیوطی نیز با ابن هشام هم نظر است/خطیب ص 311

قيل: و المشبهة

و ليس بشيء لأن الصفة المشبهة للثبوت فلا تُؤوَلُ بالفعل، و لهذا كانت الداخلة على اسم التفضيل ليست موصولة باتفاق

ص: زیرا اصل در صله، جمله فعلیه است و اسم فاعل و مفعول چون شبیه فعل مضارع معلوم و مجهول هستند تأویل به این دو فعل برده شده صله واقع می شوند، ولی صفت مشبّهه را نمی توان تأویل به فعل برد، زیرا فعل دلالت بر حدوث فعل توسط فاعلش را دارد، و صفت مشبّهه دلالت بر ثبوت صفت برای صاحبش می کند و شیء ثبوتی را نمی توان تأویل به حدوثی برد، به همین علت است که نحویین اجماع دارند که أفعل تفضیل نمی تواند صله واقع شود، چون تأویل به فعل برده نمی شود، زیرا اولاً: معنای زیادت و افضلیت در آن اخذ شده که در فعل نیست، و ثانیاً: همانند فعل نمی تواند اسم ظاهر فاعل آن گردد اگرا در مسأله کحل و ثالثاً دلالت بر ثبوت زیادت می کند ولی فعل دالّ بر حدوث است/دسوقی ص 69

بنابراین ال داخله بر صفت مشبّهه بنا بر قول ابن هشام ال تعریف است نه ال موصول

و هي الداخلة على

انواع صلهی آن

ووجه استعمالی

على ثلاثة أوجه

الثاني: أن تكون حرف تعريف

الوجه الثالث: أن تكون زائدة و هي نوعان

بررسی کاربرد معنوی و ترکیبی ال در مثال

نیابت ال از ضمیر مضاف الیه

و ربما وصلت بـ

ظرف

كقوله من لا يزال شاكراً على المعه فهو حر بعيشة ذات سعه

کسی که پیوسته سپاس گزار بر چیزی است که با اوست و دارای آن است پس او سزاوار زندگی دارای وسعت و آسایش است
مان قلت: آیا نمیتواند ال برای تعریف باشد نه موصوله؟
قلت: خیر زیرا مع مضاف است و ال تعریف و مضاف با هم قابل جمع نیستند

جملة اسمية

كقوله من القوم الرسول الله منهم لهم دانت رقاب بني معد

او از قومی است که پیامبر خدا از آنان است و گردن های فرزندان معد به خاطر آنان فرو آمده است
خ: قائل البیت غیر معروف و المراد بالقوم هنا بنو هاشم او قریش، دان: خضعت و اطاعت، معد: أبو العرب و هو ابن عدنان و موضع الشاهد: الرسول، ای الذی رسول الله منهم

[جملة] فعلية فعلها مضارع

كقول الفرزدق: ما أنت بالحكم الترضی حكومته و لا الأصيل و لا ذي الرأي و الجدل

تو نیستی داور و قاضی که قضاوت او مورد رضایت باشد و نیستی تو انسانی اصیل و صاحب رأی و لایق سخن و گفتگو

و الجميع خاص بالشعر، خلافاً لالأخفش و ابن مالك في الأخير

یعنی اخفش هر سه را در نثر نیز جاری می داند و ابن مالک دوتای اول را مختص به ضرورت ولی سوّمی را در نثر نیز جاری می داند و دلیل ایشان این است که شاعر در مثال الترضی می توانست المرضی بگوید بدون اینکه به وزن شعری ضربه خورد پس به خاطر ضرورت این کار را نکرده است بنابراین در نثر نیز جاری است/دسوقی ص 70

و الجميع خاص بالشعر، خلافاً للأخفش و ابن مالك في الأخير

ص: به نظر اخفش دخول {ال} موصوله در هر سه مورد در نثر نیز جایز است اما ابن مالک قائل است فقط در مورد فعل مضارع در نثر نیز جایز است